

## مرزهای یک جنون<sup>۱</sup>. داوید رابوئن

۱۲ آیا امکان دارد همه ما دچار «پارانویا» باشیم؟ و چیزی جز این ممکن نباشد؟ این پرسش چندان هم جنون آمیز نیست: با قرار دادن فرد انسانی در کانون دلمشغولیهای خود، ما جامعه ای مبتلا به «پارانویا» به وجود می آوریم.

آیا آنچه یک «پارانو»<sup>۲</sup>ی بی خطر را از یک مبتلا به «پارانویا» مشخص می کند چیست؟ آیا چه هنگام از مرز «احساس» (شکنجه شدن، حسادت، بزرگ طلبی) به وادی هذیان و جنون قدم می گذاریم؟ با وجود کوشش کارشناسان برای اقناع ما با عقیده ای دیگر، به نظر می رسد تشخیص این دو چیز از هم چندان آسان نباشد.

فیلیپ پی نل<sup>۳</sup> جنون شناس، پی برده بود باینکه بعضی از این «وسواسی»ها بعلت انسجام قضاوت خود و ناچیز بودن هذیانشان که در آن عصر، با صفت زیبای «جنون عاقلانه» مشخص می شد، با دیگران فرق دارند. شاگرد او نکته دیگری به نکته اول اضافه کرد که کمتر از آن جالب نبود: «مبتلایان به یک «وسواس خاص»، برخلاف همقطاران «غمزده» خود، و گرفتاران به هذیان غم آلود یا «هیپه مانیا» میتوانند کاملاً خوشبخت باشند. مثلاً شخصی بنام «م.ر.»

صداهایی می شنید که رفتار او را درست می دانستند و تأیید می کردند و رفتار کسانی را که برخلاف نظر او بودند محکوم میکردند... او خود را با فرشتگان و خدا در ارتباط می دانست. خواهید گفت: مرد بینوا! ولی این بیماری خطر در خانه رفت و آمد می کرد و در خواستها و گله ها و تهدیدها و مخالفتهايش را تکرار می کرد، اما به هیچ وجه غمگین نبود. «بیماریهای دماغی ۱۸۳۸» بنابراین قبل از آنکه گرایزینگر<sup>۴</sup> اصطلاح «پارانویا» را (معنی آن تا آن زمان فقط جنون بود) برای مشخص کردن همه هذیانهایی که منتهی به جنون می شوند به کار برد و نیز قبل از آنکه امیل کراپلین<sup>۵</sup> در ۱۸۹۶ مجموعه محدودتر جنون های عاقلانه را تحت این عنوان در آورد، آن چیزی که باعث

می شود مبتلا به پارانویا را دیوانه خاصی بدانیم، درست تر است بود:

باین معنی که هذیان و سرسام این آدم جزئی و فرعی است (احساس شکنجه شدن، حسادت مفرط، سرسام بزرگ طلبی، هذیان محاکماتی و تحت تعقیب بودن و غیره) و به هیچ رو باعث نمی شود در قضاوت او خدشه ای پدید آید و بدتر از آن، اینکه با وجود وسواس خود، زندگانی خوشبخت و معمولی داشته باشد. بطور خلاصه چهره ای بسیار شبیه به پارانوهای بی خطر که اطراف ما فرا گرفته اند و گاه خود مانیز از آنها هستیم.

پارانویا کلمه ای یونانی است که از لحاظ ریشه کلمه بمعنی «ضدهوش» است و در تداول فقط «جنون» معنی می دهد. «هاین روت»، ۱۸۴۲ و «کالبوم» ۱۸۶۳ و «کراپلین» ۱۸۹۶ و «کرافت اینینگ» ۱۸۹۷ آلمانی بودند که این اصطلاح را از درجه یک لغت پزشکی به درجه اصطلاح فنی روانپزشکی ارتقاء دادند تا یک حالت اختلال روانی را مشخص کنند که واقعیت در آن از میان می رود و هذیان شکنجه شدن و وسواسها و تشویشها به کار می افتند.



## از هذیان تا اختلال جنون آمیز

این مسئله آشکارا موجب ناراحتی «کراپلین» شده بود که کوشید در چاپهای بعدی کتاب خود بنام رساله روانپزشکی، هر قدر ممکن است در چارچوب نظریه معروف جنون پیش رس خود در آن دست ببرد. اما قدم اساسی را در این باره اوژن بلولر برداشت به این معنی که او سرانجام فقط آن چیزی را نگاه داشت که بعنوان علامت مرضی در بعضی از این اسکیزوفرنی ها ظاهر می شود. امروزه نیز چیزی که بااطمینان از یک فرد پارانو تمیز داده می شود غالباً فرد مبتلا به اسکیزوفرنی با گرایش به سوی پارانوایست که هذیانش ندرتاً منسجم، و درد ورنجش مرئی تراست تا یک مبتلا به پارانو یا به معنی اخص. سنوال رنج آوری که فرد مبتلا به پارانو یا مطرح می کند اینست: جنون از کجا شروع می شود. کتابهای درسی جواب می دهند: از هذیان. اما هذیان اگر کامل نباشد از کجا شروع می شود؟

چه چیزی مابه الامتیاز بین کسی است که به موجودات ماوراء زمینی اعتقاد دارد و کسی که معتقد است آنها بر رسانه های همگانی نظارت دارند؟ آنکسی که به اشباح اعتقاد دارد و آن کسی که به تأثیرات اجنه در انسانها باور دارد؟ چقدر از مردم مثل «م.ر» خیال می کنند که با خدا و فرشتگان ارتباط دارند؟

این ایده آلیست های دو آتشف (رئیس فرقه ها و غیره) که مورد مطالعه و تحقیق موریس دید<sup>۷</sup> قرار گرفته اند؛ آیا ما آنها را یک روز در کوچه و خیابان در قیافه پارانوهای بی خطر ندیده ایم؟ ابهام دیگری مقوله پارانو یا راهمراهی می کند که در روزگار ما تخصصی تر شده است. مسئله باز هم مربوط به تشخیص مرزهاست. میان شکنجه گر و شکنجه شده، هذیان پارانویایی در کجا قرار دارد؟

آیا همیشه به نفع قربانیان است؟ تجربیات حاصل از توتالیتریزم بی شک نقش مهمی در این زمینه بازی کرده است.

شخصیت هیتلر، موسولینی و استالین ما را در این مورد حساس تر کرده است. فرد مبتلا به پارانو یا تنها آن کسی نیست که درباره شکنجه خیالبافی می کند بلکه کسی است که واقعا شکنجه می دهد.

همانطور که الیاس کانتی<sup>۸</sup> می گوید: این مشخصه جبار و سرانجام مشخصه همه حکومتگران است که بصورت یک مبتلا به پارانوایا عمل کنند. مقوله ای که هم جالب و هم خطرناک است زیرا همانطور که تشخیص مرز بین مبتلا به پارانوایا و پارانوی بی خطر آسان نیست ، همانطور فاصله بین قدرت جبارانه و قدرت عادی نیز معلوم نیست و خلاصه سخن کانتی اینست که : «هذیان پارانوایی نمونه دقیقی از قدرت سیاسی است که با توده مردم تغذیه می شود و توسط آن بوجود می آید». ♦ ♦

۱۷



1. Les Frontières D'une Folie ,David Rabuin.

۲. "پارانویا" در زبان محاوره به کسی گفته می شود که مبتلا به "پارانوایی" خفیف باشد.

3. Phillippe Pinel

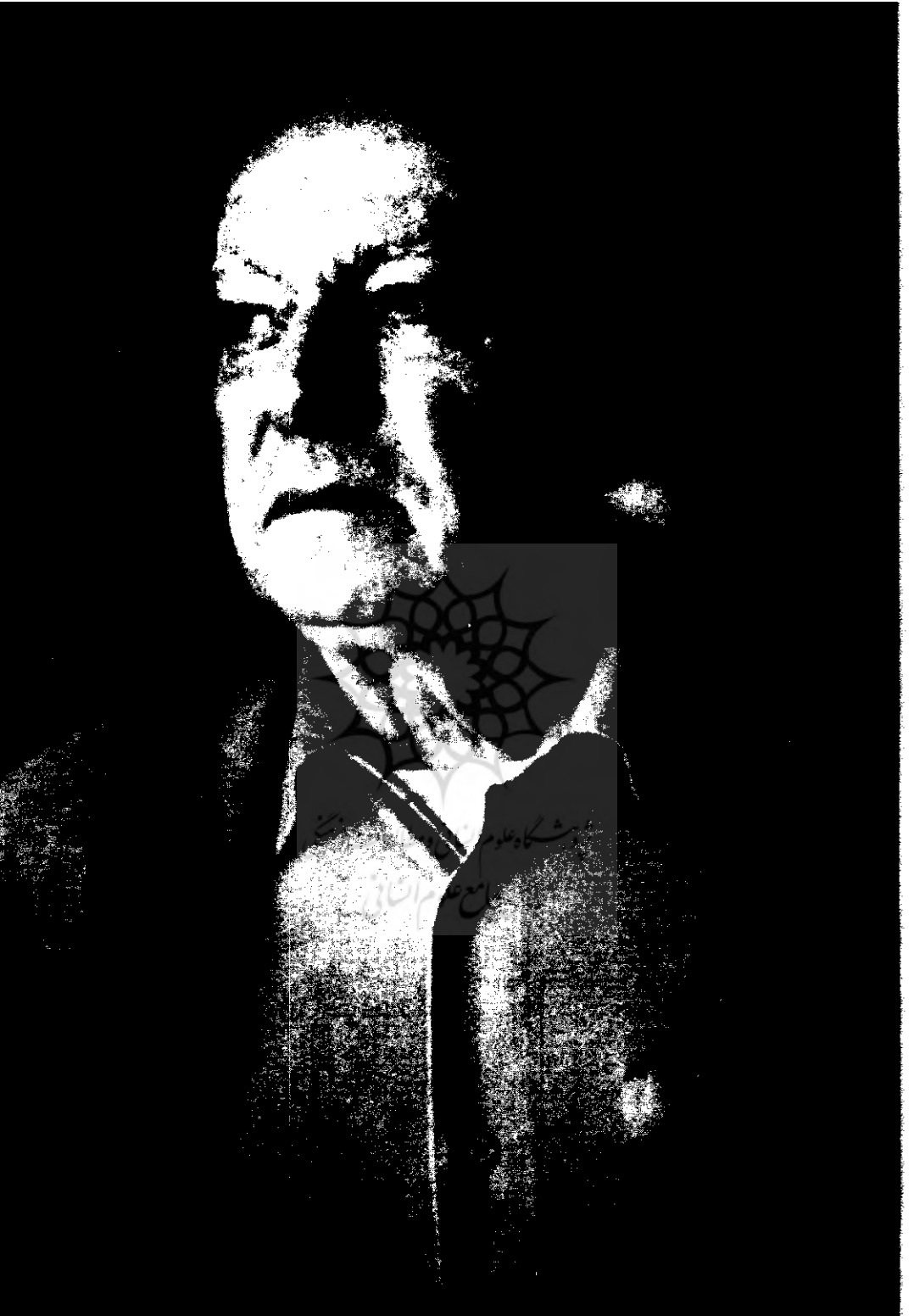
4. W.Griesinger

5. E·mile Kraepelin

6. Eugen Bleuler

7. Maurice Dide

8. Elias Canetti



شکوه علوم  
مع  
ان